

بخشی از جامعه فرهنگی ایران هم رفته رفته می پذیرد متنی جدید مربوط به تاریخ قدیم که در برابر داریم در واقع تا حد زیادی حسب حال امروز ماست. پندتو کروجه گفت تاریخ «یکسره تاریخ معاصر است.» شاید بد نباشد قدری تخفیف بدهیم و بگوییم بازتاب طرز فکر ماست در وقایع روزگار پیش، یا انعکاس آن وقایع است در چشم ناظر معاصر.

از یک سو، به زور گنجاندن گذشته در قالب فکر امروزی این خطر را در پی دارد که ناخواسته نتیجه بگیریم فکر، مستقل از اوضاع و احوال، ازلی و ابدی است. ما که قضاوت درباره رفتار دیروز شخص خودمان با چهارچوب امروز را منصفانه نمی دانیم مشکل بتوانیم آدمهای سابق و اسبق را روی ترازوی آخرین مدل وزن کنیم. از سوی دیگر، انسان نمی تواند آنچه را می داند (و می داند که می داند) نداند. وقتی ادعایی مطرح شده در زمانهای پیش را می خوانیم و می دانیم نتیجه عملی آن حرف چه بود، جداگانه دیدن این دو آسان نیست، گرچه ناممکن هم نیست، اما به قدری خودفریبی و تن دادن به فریب نیاز دارد.

یکی از کسانی که طرز نگاه کردن بخشی از خوانندگان ایرانی به گذشته را تا حد

زیادی تغییر دادند فریدون آدمیت بود. آدمیت روش، لحن و نثری جدید وارد تاریخ‌نویسی ایران کرد و با این اسلوب نوین به درکی تازه از تاریخ کشورش در قرون نوزدهم و ابتدای بیستم رسید. این درک شامل پیوندی میان آگاهی امروز ما و آگاهی از طرز فکر انسانهای روزگار گذشته است. در روش او، شخصیت‌های تاریخی به دو دسته خوب و بد تقسیم نمی‌شوند، که خوبها نماینده طرز فکر امروز ما و بدها مخالف آن باشند. همه آدمها مدعی بوده‌اند نیت خیر دارند. از برخورد خشن نیتها، یا در واقع منافع متضاد، آتشی به پا شده و کسانی سوخته‌اند؛ کسانی هم به کباب مطلوب خویش رسیده‌اند. برخوردها همچنان در جنگی مغلوبه ادامه دارد و چنین نیست که تکلیف به اصطلاح خوبها و بدها یکسره شده باشد و همه رفته باشند پی کارشان.

به نظر اسکار وایلد، «تنها وظیفه ما در برابر تاریخ این است که آن را دوباره بنویسیم.» پنج قرن پیش از صدور این جمله رندانه، رشیدالدین فضل‌الله همدانی، یهودی اسلام آورده‌ای که طیب و مشاور غازان خان، حکمران مغول ایران، بود به فرمان ولینعمتش تاریخ جامعی دربرگیرنده تمام مردمان و ممالک شناخته شده فراهم کرد. رشیدالدین برای تاریخ چین دو محقق چینی به ایران آورد، برای تاریخ هند زاهدی بودایی از کشمیر احضار شد و مشاور او در مطالب مربوط به اروپا یکی از سفرای پاپ بود.

در جهان تا آن زمان کتابی به شیوه یگانه جامع‌التواریخ با آن همه دقت و زحمت و تحقیق تدوین نشده بود. با این همه، در عصر صفویه با ورود گسترده اطلاعات از غرب، کهنه شده بود و در قرن هجدهم، با رسیدن نتایج تحقیقات مورخان عصر روشنگری به استانبول، عتیقه بود. نکته تنها در تغییرهای جهان پس از عصر رشیدالدین فضل‌الله نبود؛ نوع نگاه به گذشته اساساً عوض شده بود. آن کتابها از جمله سبب شد مردم ایران امروزی بدانند تاریخ واقعی این سرزمین غیر از افسانه‌های جمشید جم است.

نکته این نیست که تألیفات احمد کسروی و فریدون آدمیت چه وقت کهنه و منسوخ خواهد شد؛ این است که اینها، برخلاف جامع‌التواریخ که چند قرن مرجع اهل نظر بود، تاکنون حتی وسیعاً خوانده نشده‌اند، درست به همین سبب که بسیاری وظیفه خود می‌دانند تاریخ را دوباره و سه باره و ده باره بنویسند. ناظرانی از ملت‌های دیگر هنگام پرداختن به زمینه تحولات ایران نوشته‌اند چیزی به عنوان تاریخ مورد توافق این کشور در قرنهای نوزدهم و بیستم وجود ندارد. در مورد قرنهای پیشتر هم وجود ندارد. مثلاً درباره نادرشاه افشار منابعی معتبر نوشته خارجیان در دست است اما ایرانیها از او

شناختی چندان بیش از غارت هند و چپو الماسهای مشهور و تخت طاووس ندارند. بحث درباره سیاست نادر در ادامه کشورسازی صفویه بینهایت دشوار و تقریباً ناممکن است. به طرح متهوران‌ه‌اش برای گنجاندن شیعه جعفری در ردیف چهار مذهب اسلام که می‌رسیم، ادامه بررسی چنان خطرناک به نظر می‌رسد که «هم قلم بشکست و هم کاغذ درید.»

۲

مهارت و دقت و انصاف آدمیت در چرخیدن برفراز و میان دو دنیای دینی و عرفی، و البته جان‌به‌بردن از پیامدهای آن، شگفت‌انگیز است. فراموش نکنیم نخستین توقیف کتابش را نه در جمهوری اسلامی، بلکه در انتهای دهه ۱۳۴۰ تجربه کرد. اندیشه‌های میرزافتحعلی آخوندزاده اندکی پس از انتشار از سوی خوارزمی در ۳۳۰۰ نسخه در تیر ۱۳۴۹، توقیف شد. موضوع کتاب نوشته‌ها و افکار مردی است که پدرش تبریزی و کدخدای قصبه خامنه در نزدیک آن شهر، جدش رشتی و مادرش مراغه‌ای بود. در سال ۱۸۱۲ به دنیا آمد و پس از جداشدن قفقاز از ایران در انتهای دهه ۱۸۲۰، در تفلیس پرورش یافت و در سال ۱۸۷۸ در همان شهر درگذشت. میرزافتحعلی را می‌توان حامل بصیرت عصر روشنگری دانست. اگر در مقابل باختن هفده شهر قفقاز بتوان تسکینی متصور بود که اندکی درد شکست را در دل برخی وطنخواهان کاهش دهد، این است که آدمهایی چنین هوشمند در عین حفظ نزدیکی جغرافیایی و روحی با وطن توانستند دور از فضای مرده ایران بیاموزند، آزادانه فکر کنند و بنویسند.

آدمیت با بررسی ریشه‌ها و لایه‌های فکر میرزافتحعلی، جنبه‌های جهان‌بینی او و ارائه بخشهایی از نوشته‌هایش، تصویری از انسان ایرانی جدید و رها شده از بند فکرهای موروثی به دست می‌دهد («در میان همه نویسندگان سیاسی دنیای اسلامی در آن دوره تنها میرزافتحعلی را می‌شناسیم که تناقض فلسفه غربی و شریعت را آشکارا اعلام کرد.»). در بازمینی نظریه‌ها و نظرات میرزافتحعلی در حیطه‌های مختلف، از برخورد انتقادی به آرای او غافل نمی‌ماند. گاه فرض او و گاه نتیجه بحثش را به پرسش می‌کشد و رد می‌کند («ما که از اصل آن شرط را قبول نداریم»، در این باره که تغییر الفبا شرط حتمی و لازم اخذ تمدن امروزی است). هر جا میرزا به احساسات و شیرین‌زیانی توسل جسته است آدمیت به خواننده هشدار می‌دهد محتاط باشد («عنوان آن ساخته ذهن میرزافتحعلی و عین شیوه خاص اوست که بیچاره [دیوید] هیوم گوشه‌نشین را با

مسلمانان متعصب هندوستان گلاویز ساخته، حرفهای خودش رازده و برخی نکته‌هایی آورده که هیوم نگفته است.»). از نظر پرداخت، چنین شیوه‌ای در بررسی زندگی و افکار و عقاید یک فرد در ایران سابقه نداشت و اقتباس بهترین سبک زندگینامه‌نویسی و بررسی انتقادی آثار در غرب بود.

۴۳

آن کتاب ارزشمند درباره متفکر کم‌همانند به چاپ دوم نرسید. اما محدودیت شمار خوانندگان را نباید فقط به گردن سانسور انداخت. آدمیت نخبه‌گرا بود و خواص‌پسند می‌نوشت. به خودش عنوان «ما» می‌دهد و خواننده ندرتاً احساس می‌کند مؤلف از پول و وقتی که افراد صرف کتابش می‌کنند سپاسگزار است. به گفته سیما کویان، ناشر اندیشه‌های طالبوف تبریزی و چاپ دوم مقالات تاریخی، «خواننده احساس می‌کند نویسنده جز خودش هیچ‌کس را داخل آدم به حساب نمی‌آورد.»

فرهنگ جامعه جنگلی است انبوه که در آن آثار والا گیاهانی اند لابه‌لای درختان تنومند و زیر سایه آنها. عایدات آثار پر فروش چرخ صنعت نشر را می‌چرخاند و به برکت چاپخانه‌ها و کتابفروشی‌هایی که برای چنین آثاری به وجود آمده است ناشرانی استطاعت می‌یابند آثاری خواص‌پسند منتشر کنند. اگر بتوان به سیاق زیست محیط حرف از فرهنگ محیط زد، متون عامه‌پسند، تاریخی، داستانی، ادبی، فلسفی، کیلویی و غیره در چرخه‌ای طبیعی در هم تنیده‌اند.

کتاب هم، مانند هر کالای دیگری، به دو دسته عالی و مزخرف تقسیم نمی‌شود. کیفیت کتاب درجاتی دارد به گستردگی استعداد مؤلفان و سلیقه خوانندگان. متن ساده یا آسان‌فهم لزوماً به معنی بد یا غلط نیست و چنین متنی می‌تواند بیان ساده عقاید مؤلفان معتبر برای کسانی باشد که مجالی محدود برای پرداختن به بیرون از محدوده زندگی روزمره دارند. در غرب هم اوضاع بر همین منوال بوده و هست: خروارها کتاب عامه‌پسند حاوی خاطره و وقایع تاریخی و اسرار مگسوی مشاهیر در خطهای تولید سرهم‌بندی و گاه با عجله رونویسی می‌شود، به چاپ می‌رسد و مدتی بعد فراموش می‌شود. درصدی کوچک، و در عین حال شماری قابل توجه، از این تولیدات چاپی حرفی تازه دارند و می‌مانند. بسیاری از نویسندگان این درصد کوچک همانهایی‌اند که بی‌کسب اجازه از بزرگترها حرف می‌زنند.

فریدون آدمیت، مثل فرمانده‌ای که صبح سر صف با تعلیمی به چکمه‌اش می‌زند تا

نسق بگیرد، معتقد است افراد نباید بی اجازه حرف بزنند: «این حرف پاک یاوه است که منابع و مآخذ ما برای مطالعه تاریخ نهضت مشروطه چندان زیاد نیستند.» در پاسخ به این نظر که کسی بگوید دو خروار منابع «چندان زیاد نیستند» (به جای نیست — خطای انشایی آدمیت) و خوب بوده خروار ملاحظ می داشتیم، می توان از مدعی پرسید آیا تمام آن دو خروار را واقماً حلاجی کرد و چیزی باقی نماند، یا ژست الکی می گیرد. زیاد و کم، بخصوص با قید مضاعف «نه چندان»، اظهار سلیقه ای است اء-تباری درباره درجات، نه حکم به تمایز انواع. آدمیت اتهام «پاک یاوه» را چندمنظوره به کار می برد: با کوبیدن «چیزنویسان» نامعلوم، میخ مرجعیت خویش در زمینه تاریخ مشروطیت را محکم می کند.

سلسله مراتب فرضی اگر هم از خود او، به عنوان ژنرال چهارستاره و عمدةالتجار، آغاز شود لاجرم باید به رده های پائین تر برسد. تلقی اش از افراد تا حدی یادآور طرز فکر اشراف قاجار بود که در اشاره به مردم فاقد القاب و عناوین می گفتند «یک مشت آب حوضی». درباره مؤلفی می نویسد: «او یکی از پادوهای تاریخ پردازی بود.» و درباره یکی دیگر: «خانم معلمی که گویا درس تاریخ می دهد» و «این هم از افاضات معلمی است که درس تاریخ می دهد.... درک آن معانی ظریف شعور تاریخی و سیاسی می خواهد که او ندارد» و در ادامه حملات بی امان شخصی اش خویشتنداری به خرج نمی دهد: «این خانم معلم رومان [=رمان] هم مرقوم می فرماید.... اما در داستان نویسی همان اندازه بی استعداد است که در تاریخ پردازی بیمایه و حتی بی بهره از صداقت علمی.» و یک قربانی دیگر: «رساله خانم ... آمریکایی ... همچون اغلب نوشته های او سطحی و کم مایه است. آلوده به اغراض یهودیگری است، و امانت علمی هم ندارد.»

در خارجه ویراستاران بنگاه نشر معمولاً اجازه نمی دهند چنین جملاتی به چاپ برسند زیرا قابل تعقیب در دادگاه است، و حتی افراد غیردیپلمات هم در برابر همگان این جور حرف نمی زنند. در ایران چون وضع فرق می کند، همه سیخکی توی شکم حریف می روند و کمتر کسی اهل بیان ضمنی و فحواای کلام (آندر استیمنت) است، می توان اشخاص را متهم به حمل اغراضی مربوط به دینشان کرد. اتهام دم دست و بلکه اهانت مورد علاقه اش «چیزنویسان» بود، یعنی کسانی که «در این رشته تحصیلات دانشگاهی نداشتند»، گرچه ملاحظه موقعیت آنهایی را هم که چنین تحصیلاتی داشتند و فردا صبح باید سر کلاس می رفتند و از پس دانشجو برمی آمدند نمی کرد.

در پانویس تاریخ فکر می نویسد: «اصطلاح "کلنل عصا قورت داده" (Blimp) عنوان

تحقیق آمیز و خاص سرهنگان انگلیسی در مستعمرات است. این لفظ در آن ترکیب تعبیر دقیق تری هم در فارسی دارد که با روش نگارش من نمی خواند. از مواردی است که متواضعانه از ضمیر من، و نه «ما» ی همیشگی، استفاده می کند. در هر حال، اگر در ذم مدرسان حق و حاضر دانشگاه و هموطنان و خارجیانی که کتاب تألیف کرده اند می توان آن عبارات خفیف کننده را به کار برد، چرا با مستعمره چینی متوفای فرهنگی رودریاستی کنیم و صریحاً نگوئیم این اصطلاح یعنی آمیز قشم شم، قرمیف، پیوز یا بر ما مگوزید؟ نثرش، جز در جاهایی که پای رقیبان به میان می آید، کلاً فاخر و خطاب وار است اما بی نقص نیست. تعداد مواردی که خط تیره را نابجا یا نالازم به کار می برد به پای موارد صحیح می رسد. استعمال مکرر فعل منسوخ «می باشد» خبر از این می دهد که، شاید به سبب دلمشغولی با متون قدیمی، در جریان ادبیات جدید نبود و احساس نمی کرد این فعل به متن معاصر و اعتبار ادبی نویسنده آن نزد خواننده امروزی چه لطمه ای می زند. باز شاید به همین سبب به جای خزانه اسناد می نوشت «خزینة اسناد»، و ازه ای که برای حمام به کار می رود، یا در واقع به کار می رفت زیرا سالهاست دیگر وجود ندارد.

بیانی گاه شبیه نثر عربی دانها و ترجمه های تحت اللفظی: «جواب دقیق این مسأله باطل می گرداند دو نظری را که در میان چیزنویسان غیر متخصص ما رایج است»؛ «این الفاظ ناواقع بی مغز»؛ «آن خوش خیالی بود»، به جای: خوش خیالی بود، بدون ضمیر اشاره؛ «عکس سند در تصرف ماست». صرف افعال و جای صفات را در این عبارت-جمله نیم پز: «دانشمند و مجتهد مولوی استاد متبحر ادبیات عرب شناخته شده». می توان چنین سامان داد: میرزا علی مولوی، دانشمند و مجتهد، را استاد متبحر ادبیات عرب می شناختند. «کارگزاران» و «بنیانگزاران» به احتمال ۴۹ درصد اشتباه تایی است اما «را» ی صد درصد غلط و مخل این جمله: «نوشته های ... او ... کمتر نکته تاریخی تازه و مهمی را در بر دارد» همان خطای انشایی-دستوری فاحشی است که زبان رادیو-تلویزیون، مطبوعات و «چیزنویسان» معاصر ایران را به گند کشیده. اینکه فرد پا به خیابان نگذارد مصونیتش به امراض واگیردار را تضمین نمی کند.

۴۴

آشفتنگی در فکر تاریخی را ابتدای دهه ۱۳۶۰ منتشر کرد: اثری در اندازه کارهای «چیزنویسان» و به همان اندازه قابل بحث و در خور نقد. این جزوه که یحتمل پرخواننده ترین اثر اوست عمدتاً به سه نفر می پردازد، یا در واقع می تازد: جلال

آل احمد، احمد فردید و مهدی بازرگان.

بیشتر در اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده اظهار نظرهای شخصی خودش را هم فراموش نکرده بود. طولانی‌ترین پانویس آن، بیش از نصف صفحه، یورشی بود به حسین نصر و بساط عرفون که در آن سالها، هم با الهام از مُد هیپی‌بازی در غرب و هم برای کندکردن گرایش جوانان به مارکسیسم، در ایران راه انداخته بودند: «عرفان شرقی ... هیچ‌گاه درد مشرق‌زمینیان را دارو نبوده است... آن مراکز عرفان‌نما یکی از ابزارهای پیشرفت کار مستعمره‌چیان اروپایی و آمریکایی است» والی آخر. در معرفی یک ایرانی ترقیخواه قرن نوزدهم که عملاً قادر نبود آنچه را از طریق روسی و ترکی از متفکران عصر روشنگری قرن پیش از آن آموخته بود به هموطنانش برساند، چنین منبر رفتن‌هایی بیجاست و به مقالات واردهٔ جراید می‌ماند. بعید بود حتی هما ناطق که نزد آدمیت وزن و احترام داشت بتواند قانعش کند کوتاه بیاید، تا چه رسد به دیگران.

در جزوهٔ آشفتگی با «افاضات معلم کورذهن فلسفه ... که خود را متخصص فلسفه آلمانی می‌دانست» شروع می‌کند که می‌گفت «مشروطیت دفع فاسد به افسد است». احمد فردید، مدرس دانشگاه تهران، در آن زمان ناگهان کوک ساز را عوض کرده بود، نغمه‌هایی مضحک‌تر از همیشه می‌نواخت و «از قیاسش خنده آمد خلق را.» بارها کردن شطیحات شرق پرستانه‌ای که به تبلیغ برای نظام شاهنشاهی و وضع موجود تعبیر شده بود، در سال ۵۸ ناگهان روی قطار سریع‌السیر پرید، به مخالفت با اساس فکر مشروطیت پرداخت و عَلم و کتل یهودستیزی هوا کرد — حرفهایی که در سال ۱۳۵۶ یک کلمه‌اش را جرئت نداشت در تلویزیون یا سرکلاس بزند. مانند دکانهایی که صبحها حلیم، ظهرها کباب کوبیده و عصرهای ماه رمضان آش رشته می‌پزند، بنا به گردش فصول و مظنهٔ ایام جنس بیرون می‌داد.

آدمیت زیادی جدی‌اش می‌گرفت. فردید حتی ذیل «چیزنویسان» مورد تحقیر او نمی‌گنجید زیرا چیزی ننوشت. از طایفهٔ معرکه‌گیرها بود و حرفی‌اش برای شنوندگانی در گذار از نوجوانی به جوانی جاذبه داشت. با وام‌گرفتن طعنه‌ای مشهور، می‌توان گفت کسی که در هجده‌سالگی از شنیدن حرفهای امثال آل احمد و فردید و شریعتی اشک در چشمش جمع نشود عاطفه ندارد؛ بیست سال بعد اگر همچنان اشک در چشمش جمع شود عقل ندارد. در همین لحظه به احتمال زیاد در کسانالی تلویزیونی، عرفانچی و فیلسوفی مانند طوطی‌کوکی همان حرفها را تحویل می‌دهد. در سنینی که بدن شکوفای انسان پر از ترشح آدرنالین است، مجلس سماع و جذبۀ ناشی از تکرار ماتراهایی از قبیل

اجتی مجبی لائرجی (یا دل آگاهی- خود آگاهی- خدا آگاهی، آنچنان که فردید دم می گرفت) بر فرد تأثیری عاطفی می گذارد. با بالا رفتن سن، وقتی حالش جا بیاید، ممکن است از خودش بپرسد این حرفها یعنی چه.

ابراز تردید آدمیت در فلسفه دانی فردید موردی نداشت. او واقعا و جدا فلسفه آلمانی می یافت. ابتکاری که به خرج می داد این بود که حال و هوای آن مباحث را از نژاد ژرمن و مسیحیت و فرهنگ غرب به نام و نشان های ایرانی دوبله می کرد و نوید نابودی دشمنان اهریمن خو و احیای مجد و عظمت دیرین می داد، مانند مترجمانی ایرانی که روزگاری اسم شخصیت داستان را از مری به گلنار تغییر می دادند تا فضا همه فهم شود. فردید، با تمام غلبه پرانی های طاقت فرسایش، فردی عامی و نماینده طرز فکر عوام بود. در انتهای بحث جزوه آشفستگی به این نکته بر می گردیم.

پس از ۱۳۵۷، از جمله متونی که زیر ذره بین اهل نظر رفت نوشته های آل احمد بود. به او در زمان حیاتش هم ایراد گرفته بودند که آسمان ریسمان می بافتد و برای نتیجه مورد نظر، یعنی حمله به رژیم، از خودش حرفهای عجیب و غریب در می آورد. نقد آدمیت کوبنده بود اما، امروز که تصویر آل احمد هزس شده است، بدیع به نظر نمی رسد.

داریوش همایون را که آل احمد (در خدمت و خیانت روشنفکران) نظری از او نقل کرده است «فاشیست مشرب» می نامد. آن نظر، پیرامون توجه قانون اساسی ۱۲۸۵ به زمینداران و بی اعتنایی به دهقانان، این است که «شامل هیچ تغییر اجتماعی نیست، تا چه رسد به انقلاب اجتماعی». برای حمله به آل احمد نیازی نبود آدمیت جمله ای نقل شده را چوب کند و کف پای او بزند، مگر به نیت فاصله گرفتن از بقایای رژیم شاه در روزگار پرخطر اوایل دهه ۱۳۶۰ که حیات و ممات افراد به مویی بند بود. معادل گرفتن بحث همایون با سیاست آن رژیم نه دقیق است و نه منصفانه.

در هر حال، آن نظر خیلی راحت می تواند از خود آدمیت نقل شده باشد: «فرض مالکیت دهقان نسبت به زمین زیر کشت در مجلس [اول] به میان نیامد... افسون مالکیت ... بنیاد داریبی را هنوز خلل ناپذیر می شمرد. دوم، مزاج سیاسی مجلس تاب دگرگونی نظام ارباب و رعیت را در احوال زمانه نمی آورد.»؛ مجلس اول «در مسائل اساسی چون تعدیل مالکیت زمین زیر کشت، یا افزایش سهم دهقانان از محصول زمین، کاری از پیش نبرد...»؛ ستایش حرف نظریه پرداز فرقه دموکرات ایران به عنوان «یکی از درخشان ترین قطعات رساله محمد امین رسول زاده»: «مشروطیت با موجودیت فتودالیزم و خان خانی هرگز قابل ائتلاف نیست»؛ در جنبش مشروطه «بحران سیاسی از

حالت تعرض جمعی و آشوب و ازدحام شهرها نگذشت. به مجموع این احوال عنوان انقلاب نمی‌توان داد. انقلاب مفهوم اجتماعی و سیاسی دیگری دارد.»

حساسیت آدمیت به این نکته است که کسی، حتی با تکرار عین بحث خود او در باب فتوالمیسم، از مشروطیت بد بگوید. اکنون، پس از چند دهه خردگی‌گیر کوبنده و همه‌سویه از جلال آل‌احمد (که با مداخله میراث‌خوارانه برادرش در مباحثی بزرگتر از کالیبر او تشدید می‌شد) منصفانه باید اذعان کرد انتقاد از کهنه‌بودن قانون اساسی ۱۲۸۵ را آل‌احمد، به بیان صادق هدایت، از خشککش در نیاورد؛ اعتقادی بود فراگیر و زبانزد جامعه.

در ایران تصویری وجود دارد که، بنا به آن، مداخله صغیر و کبیر در موضوعی فنی مانند قانون اساسی نشانه رشد ملت است و وقتی عالم و جاهل شکایت از جفای اغیار را تکرار کنند و کسی نپرسد یعنی چه، نشان می‌دهد آحاد ملت درک سیاسی دارند و این مرز و بوم اهورایی پدر جدّ خارجه است — جایی که افراد یاد گرفته‌اند بی مقدمه وارد معقولات نشوند. سالها گفتند و نوشتند قانون اساسی ایران از قانون اساسی بلژیک اقتباس شده — تلویحاً یعنی حق ما را خوردند و نگذاشتند ترقی کنیم و به جهانیان نشان بدهیم می‌توانیم، مانند نفت و فرش و شعر عرفانی، صادرکننده قانون اساسی هم باشیم. به بیان سوپر دولوکس امروزی، مدرنیته واقعی از ما دریغ شد و سرمان را به مدرنیزاسیون و مدرنیفیکاسیون و غیره گرم کردند.

این اوهام به نتایجی به کلی خلاف انتظار انجامید. اواخر ۱۳۵۷ و ابتدای ۵۸، اهل نظر خواستار تشکیل مجلس مؤسسان برای تدوین قانونی اساسی برآمده از ژرفای دل و جان ملت شدند که ثابت کند ایران حتی اگر اولین تدوین‌گر قانون اساسی در جهان نباشد، یکی از پایگاههای اصلی چنین مهارتی است. آنچه می‌خواستند طی همه‌پرسی تأیید شود برداشتی از قانون اساسی جمهوری پنجم فرانسه بود.

در زمینه دفاع آدمیت از اصالت قانون اساسی مشروطه در برابر حملات رایج به اقتباسی‌بودنش، می‌توان فهرست‌وار گفت: قانون اساسی غیر از انشانویسی است، و بیشتر از جنس معماری است تا نقاشی — بی‌تامل بر هندسه و فیزیک و خاک‌شناسی و مقاومت مصالح به جنایی نمی‌رسد.

دوم، استفاده از صفات نو و کهنه در توصیف قانون اساسی بیجاست. منگاکارتا، قدیمی‌ترین منشور حقوق و آزادیها در جهان، همچنان اساس اعمال قدرت سیاسی در جامعه بریتانیا و حتی مستعمرات پیشین آن است و هر نسلی فکر خود را در آن

بازتابانده، و قانون اساسی دوست و پنجاه ساله آمریکا همچنان محکم و بی‌درز است. نظر آل‌احمد، «این متن حتی وقتی ترجمه می‌شد کهنه بود»، در حکم این است که بگوییم نوازنده شیرین‌بنجه ما ساز کهنه را قبول ندارد و ساز آکبند می‌خواهد. اگر در اجرای مفاد قانون اساسی قوام‌آمده سال ۱۸۳۱ بلژیک مشکل داشتیم و داریم، یعنی نوازنده «نه‌ای جان من، خطا اینجاست». حکایت فردی است که همواره به مهارت خویش در سوارکاری می‌لافید و وقتی سوار اسب شد و اسب زمینش زد، برخاست و گفت: این اسب مصرف شد، یکی دیگر بیاورید.

سوم، آدمیت به قانون اساسی مشروطیت تا حد زیادی ناموسی-عاطفی برخورد می‌کند. قانون اساسی مانند سند منگوله‌دار است: حاوی توضیحاتی در اثبات حقوق مالک. اما چنانچه مدعی مالکیت عملاً خلع ید و قهراً اخراج شود، از این دفترچه کرامتی بر نمی‌آید. تصاحب‌کننده اگر قدرت و تفنگ داشته باشد برای استفاده از ملک مورد مناقشه نیازی به دفترچه ندارد؛ اگر هم واقعاً لازم باشد، یکی فراهم می‌کند.

شور و شیدایی آدمیت نسبت به قانون اساسی محبوبش قابل‌درک و درخور احترام است اما او فکر حقیر رایج در جامعه روحاً بیمار ایران را خوب می‌شناخت: این قانون اساسی اگر خوب بود یکی می‌گذاشتند به ایران بیاید؛ پس لابد به درد نمی‌خورد که داخل دیگر پلو به این جا صادر کردند و گرنه کسی خیر ما را نمی‌خواهد. این طرز فکر رقت‌انگیز سالها در کوچه و بازار و کتاب و مقاله و کلاس درس و بر منابر تکرار می‌شد، تا خوشبختانه از شر قانون اساسی دوراندختنی خارجه راحت شدیم و خودمان یک فقره نوشتیم و به دنیا نشان دادیم چندم‌رده حلاجیم.

آدمیت سپس پوست از کله مهدی بازرگان می‌کند. بازرگان هم تاریخ را تصویری از وقایع معاصر می‌دید: شکست خودش از حریفانی که بیشتر خیال کرده بود پیرو او هستند اما خیلی زود متوجه شد خودشان را کارفرمای او می‌دانند؛ و تجدید مطلع کینه و خصومت دیرینش با حزب توده. بحث آدمیت این است که مهندس افکارش را در قالب وقایع تاریخی به خورد مخاطبان می‌دهد: خودش را امیرکبیر و حزب جمهوری اسلامی را روحانیونی می‌بیند که از او پشتیبانی نکردند. و نشان می‌دهد حکم تاریخی بازرگان، «چپی‌ها همیشه مانع مبارزه ملت ایران علیه استیلای خارجی بودند»، چنان کلی‌گویانه است که معنایی ندارد زیرا چپ یعنی بخشی بزرگ از طیف سیاسی و دربرگیرنده گرایشهایی گوناگون.

کوبنده‌ترین نکته جزوه آشفتگی در پانویس صفحه آخر آن است: مصدق وقتی

بازرگان را برای پست وزارت فرهنگ (آموزش و پرورش کنونی) پیشنهاد کردند گفت به درد این کار نمی خورد و اولین اقدامش این خواهد بود که .

نکته ای کاملاً واقعی که آدمیت می توانست به این روایت افزوده باشد انتخاب رندانه مصدق است که بازرگان را به ریاست سازمان آب تهران گماشت تا هم در زمینه درسی که خوانده بود (ترمودینامیک) فعال باشد و هم مؤمنان را قانع کند آب لوله از مصادیق گر است زیرا منبع آن بیش از چند ده و جب طول و عرض و عمق دارد.

این متن بیش از هر کتاب دیگر آدمیت خواننده بالقوه دارد، به این سبب که حاوی مضامینی از نظر زمانی نزدیک به عصر حاضر، و نقد دید معاصرانگارانۀ افرادی است که درباره آنها با حرارت و گاه عصبانیت بحث می کند. این درست همان مشخصه ای است که آدمیت در آثار «چیزنویسان غیرمتخصص ما» تحقیر می کند. اما او در تحقیر متون عامه پسند تنها نبود. در ایران، برخلاف جوامع غربی، منظور از کتاب پرفروش، آثار خواص پسند نویسندگان معتبری است که اعتبار آنها از سوی جمع کوچک خواص تأیید شده باشد. در واقعیت ملموس و عددی، تیراژ خاطرات معشوقه شاه در قیاس با مکاتبات فلان افهم الممالک در باب فواید حریت، مانند فیل است در مقابل فنجان. هر خواننده ای - با احتیاط بگوئیم شاید جز فریدون آدمیت - کتاب خاطرات را بیدرنگ در یک ضرب از سر تا ته می بلعد، اما رساله در فواید حریت را بعدها نیز می توان تورق کرد. مشکل بتوان گفت کتاب اول فقط به سبب سرگرم کننده بودنش کمتر از دومی ارزش تاریخی دارد.

هر سه شخصیت مورد بحث این نوشته استثنائاً عامه فهم آدمیت، عوام گرا بودند (غیبت علی شریعتی کمی عجیب است). هم آل احمد و هم فرید خرافات سیاسی رایج در میان عوام را می گرفتند، چند جمله قصار و فاکت مربوط و نامربوط سر هم می کردند و به مخاطب بغض درگلو و اشک درچشم اهل دانشگاه اطمینان می دادند درست فکر می کند: نفت ایران نقطه ثقل دنیا، فرهنگ ایران مایه حسد کل غرب، و لاجرم این سرزمین آماج توطئه های دشمنان است. بازرگان هم تاریخ را نوعی قصه کلثوم ننه می دید اما تا آن حد لی لی به لالای عوام نمی گذاشت و می کوشید اسلام به روایت دانشکده فنی را جانشین اسلام به روایت بازار-حوزه کند. شکست غمباری خورد و در دهه آخر عمر معتقد شده بود دین شاید بتواند برای آخرت بشر مفید باشد. در ادامه نخستین نکته درباره جزوه آشتنگی که پیشتر بدان اشاره شد، بیفزاییم که خرده گیری آدمیت یا هرکس دیگری از بنیانگذاران مشروطه به گناه حفظ نظام زمینداری

چندان بجا نیست. نظام بزرگ‌زمینداری ایران بیش از پنجاه سال بعد برچیده شد، و تحقق این برنامه با اسباب و امکانات مالی نیم قرن بعد، يك دهه به درازا کشید. این توقع که مجالس اول و دوم بتوانند پنجاه سال تاریخ را جلو بپندازند نه تنها غیر واقع‌بینانه، که نامنصفانه بود. در آن آشوب و بی‌تکلیفی، و سپس در هنگامه ورود قشونهای خارجی به خاک ایران طی جنگ جهانی اول، دست‌زدن به اقدامی مانند برچیدن بساط فئودالیسم و پایان دادن به اشرافیت زمیندار خواب و خیال می‌نمود. رضاشاه هم نه تنها دست به نظام موجود ایران نزد، بلکه کوشید در همان نظام جایی برای خود و خانواده‌اش دست‌وپا کند.

زمین - در واقع یعنی آب - همچنان از مهمترین مقولات اقتصادی-اجتماعی ایران است: تملک زمینهای ظاهراً بایر، ثبت به‌عنوان بهره‌برداری کشاورزی، تغییر کاربری، ثبت به‌عنوان زمین شهری، و تفکیک و فروش قطعات برای توسعه شهرها و شهرک‌سازی به شیوه‌ای زیرجلی از سوی باندهای ثروتمند پیداینبهان پرقدرتی که اصطلاحاً زمین‌خوار خوانده می‌شوند و طرز کارشان برای عامه مردم مبهم است. از دهه ۱۳۴۰ با معافیت کشت و زرع از مالیات، مسئله چند هزارساله کشاورزی تقریباً حل شد و اهمیت آن عمدتاً از نظر اشتغال است زیرا دولت با عایدات نفت می‌تواند همه چیز را وارد کند. امروز مالکیت زمین شهری اهمیت زمین زراعی همراه با نیروی کار رایگان دهات قدیم را دارد. می‌توان گفت مجد و عظمت دیرین به‌طرزی مضحک احیا شده است: در زمان هخامنشیان، منابع تولید در اختیار حکومت، و مردم بردگانی بودند که تسمه از گرده‌شان می‌کشیدند.

پروژه‌های علمی و مطالعات فریبی

رساله‌های علوم انسانی



برخی منتقدان آدمیت توجه او به تأثیر فکر و نقش اشخاص در تحولات اجتماعی را حمل به نخیه‌گرایی کرده‌اند. اما او به واقع معتقد به حضور فکر آدم مناسب در لحظه مناسب در جای مناسب است. متنی به‌عنوان فتوای میرزا حسن شیرازی در تحریم استعمال تنباکو را موهوم می‌داند اما جوانب قضیه را، به بیان خودش، غوررسی می‌کند و نشان می‌دهد با بالاگرفتن موج اعتراض بازرگانان ایران به امتیاز انحصار دخانیات، میرزا حسن از نجف به ناصرالدین شاه تلگرام زد که شرعاً حق چنین کاری ندارد. شاه برای پول هنگفت و مفت له‌له می‌زد تا به سیاحت فرنگ و زنان آن دیار برود.

امید که در آینده متونی کامل‌تر و حتی متفاوت در ترسیم نقشه فکر ترقی برپسزمینه

شرایط ایران در دهه‌های آخر قرن نوزدهم نوشته شود. تا آن زمان، نوشته‌های آدمیت بهترین است و احتمال پس از آن نیز در شمار بهترین‌ها خواهد ماند. اینها هم مانند هر متن دیگری در ویراستاری قابل تکمیل و بهبودند اما این خرده‌گیری که آدمیت چیزهایی را به عمد از قلم انداخته یا نخواست به جنبه‌هایی بغایت حیاتی توجه کند از این تلقی بر می‌خیزد که بسیاری از ما در ته فکرمان متن تاریخی را حاوی نوعی اسم اعظم و اسرار خفی می‌دانیم که باید این عربی‌وار به شیوه جعفر زمرگشایی شود تا الگوی آینده و همه زمانها باشد. تاریخ، برخلاف نظر هگل، به سویی مشخص حرکت نمی‌کند؛ قابل تکرار هم نیست. امروز در جامعه ایران آرا و عقایدی سیاسی که در سال ۱۹۰۰ به نظر برخی روشنفکران به تاریخ می‌پیوست احیا شده است. اما نمی‌توان نتیجه گرفت یک بار دیگر عیناً از ۱۹۰۶ گذر خواهیم کرد و چون تصویری که آدمیت، یا هر مؤلف دیگری، به دست می‌دهد نقص دارد پس به در دسر خواهیم افتاد زیرا نقشه راه کامل نیست. در آینده هم عقایدی در شرایطی جا خواهد افتاد. اینکه چطور و چگونه، به گفته اهل ریاضیات، همگشتی است که از جابه‌شدن دهها تک‌عدد در یک عدد بزرگ به دست می‌آید. تعداد نتایج ممکن، نسبت به مجال ده و پنجاه و صد ساله زندگی ما، بینهایت است.

فکر سیاسی در جامعه ایران کلاً به سه شاخه چپ، ملی و دینی تقسیم می‌شود. دینداران به سه نحله نواندیش، نیم‌داراندیش و درمان‌ناپذیر تقسیم می‌شوند و هر یک را شعبه‌ها و خرده‌شعباتی است. همین‌طور چپ سنتی و سوسیالیست ولرم و ضدتوده‌ای و چپ محفلی و چپ تک‌رو و چپ بریده و ملی‌گرای پلاسیده و مشروطه‌خواه و سلطنت‌طلب باستان‌گرا و ناراضی‌قوم‌گرا و یاغی و تجزیه‌طلب و بی‌تفاوت و ایدئولوژی‌گریز و مخالف مزمن. به هفتاد و دو نحله شاید نرسد اما به هفتاد حتماً سر می‌زند. در حالی که با وجود این همه خبر و نظر و مقاله و کتاب و مصاحبه و منبع، درباره آنچه هم‌اکنون می‌گذرد توافقی وجود ندارد، نوشتن متنی درباره مثلاً میرزا آقاخان کرمانی که این همه خط و خطوط را راضی کند محال است. آن چنان متنی خدا هم نافرید. همه انتظار دارند کسی که صد و دوازده سال پیش کشته شد دقیقاً حرف امروز آنها را زده باشد.

هر گرایشی در ایران به دلیلی از موجودی جموش به نام تاریخ ناراضی است چون همه خیال می‌کنند از جایی به بیراهه رفت، و در ترم بعد با شناخت کافی از مفاهیم و موقعیتها می‌توان مانع بیراهه‌رفتن تاریخ شد، همچنان که برخی پدر و مادرها فکر

می‌کنند اگر اشتباهات والدین خودشان را تکرار نکنند بچه‌های بهتری بزرگ خواهند کرد. بحث‌های خودساخته یکسره انتزاعی قائل به همه چیز بودن زبان که از محافل فلسفی فرانسه به کلاسهای نقد ادبی دانشگاه‌های آمریکا راه یافت و به ایران رسید، سالهاست بر قفسه کتابهای جامعه‌شناسی و روانشناسی ما سنگینی می‌کند. کسانی به صرافت افتاده‌اند این پرگویی‌ها را به حیطة تاریخ هم بکشانند. اگر قرار بر اصلاحات باشد، تاریخ هم اصلاح باید گردد. تازگی، حرف از این است که ایران مثل خارجه نشد و پروژه مدرنیته شکوفا نگشت زیرا آدمهای این مملکت زبان همدیگر را درست درک نمی‌کردند. تاکنون مباحی بودیم که خارجه موظف است زبان والای ملت ایران را بفهمد و مدرنیته و آزادی ما را که به سرقت برده است مسترد دارد. حالا می‌گویند خودمان هم زبان خودمان را نمی‌فهمیدیم و جامعه را با اجتماع، ملت را با مردم، و آزادی را با شلنگ تخته اشتباه می‌گرفتیم.

در این شلوغ‌پلوغی بازار افکار و عقاید، شاید بهتر باشد آدمیت را هم از ایرادهای بنی اسرائیلی معاف بداریم، بحث خردمندان و نوشته‌گیرایش را، تا زمانی که کارهای بهتری نوشته شود، متن ادبی و کتاب بالینی فرض کنیم و بگذاریم هرکس هرچه دوست دارد در لابه‌لای سطور آن بخواند. برای آینده، اگر آینده‌ای داشته باشیم، تفاوتی نمی‌کند او چه نوشت یا ننوشت. در حالی که کسی به خیابان مستوفی نمی‌رفت از او پرسد چه باید کرد، اگر هم می‌رفت در به رویش باز نمی‌شد، نباید توقع داشت نوشته‌هایش به همان اندازه نجات‌دهنده سرگشتگان وادی حیرت باشد که سروده‌های شاه نعمت‌الله ولی.

ژوئیه‌شگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی



زمانی در دفتر کتاب جمعه گفت وقتی گارسن کافه نادری هم می‌گوید کتاب امیرکبیر و ایران را خوانده است، چطور امکان دارد عدد تیراژ ۲۲۰۰ تایی مربوط به سالها پیش در ابتدای کتاب صحیح باشد.

از یک سو، اعتبار اثر و احترام اهل نظر غیر از پولساز بودن است. در آلمان به کتابهایی مانند آثار آدمیت می‌گویند ملایم‌فروش، یعنی همواره به آهستگی فروش می‌رود؛ نه دخل کتابفروش را پر می‌کند و نه پس از مدتی از مُد می‌افتد و فراموش می‌شود. اما واقیعت دیگر این است که حتی همین مجموعه آثار هم در بسیاری جوامع جهان برای گذران محترمانه مؤلف کفایت می‌کند.

یکی از ناشران او می‌نویسد اوایل دهه ۱۳۶۰ پاکت حاوی حق‌التالیف مقالات تاریخی را بی‌آنکه باز کند پس داد. در همان سالها، که همسایه بودیم، یک بار گذرا گفت حقوق بازنشستگی‌اش از وزارت خارجه را قطع کرده‌اند. در سال ۱۳۷۷ گویا مستمری‌اش را برقرار کردند. تعجیبی ندارد که در سالهای اخیر باز قطع کرده باشند. محمدعلی مجتهدی هم در آخرین مصاحبه زندگی‌اش گفت حقوق بازنشستگی‌اش را قطع کردند. برخی هموطنان از شرح تنگدستی آدمهایی از قبیل میرزاده عشقی و قمرالملوک وزیری و کمبودهای مالی صادق هدایت احساس اندوه و شرمساری می‌کنند. قطع کردن مستمری بازنشستگی افراد سالمند، که حتی از این هم بیشتر اسباب شرمندگی است.

این نگارنده وقتی خوانندگانی می‌پرسند متنی که پیرامون اسنویسم نوشته در واقع درباره چه جور آدمی است، می‌گوید خیلی راحت به نویسنده‌اش نگاه کنند. حالا می‌تواند به کسانی که فریدون آدمیت را از نزدیک می‌شناختند بگوید می‌توانند او را به خاطر بیاورند.

در سالهایی که همسایه بودیم گاه باکت و شلوار سورمه‌ای و کراوات و سطل ماست به دست به خواربارفروشی محل می‌آمد. چند بار هم در اتاق کارش که حال و هوایی اداره‌جاتی داشت به دیدنش رفتم. یک بار که به ناهار دعوتش کردم، خواهشی کرد به این مضمون که جمع مهمانان کوچک و عاری از افراد متفرقه باشد. در آن زمان که نسل ما خیال می‌کرد کراوات به تاریخ پیوسته است و از درگیر شدن در هر جر و بحثی استقبال می‌کرد، این خلق و خو بوی نا می‌داد. بعدها به تجربه دریافتم طرز سلوک او عاقلانه است و در بحث بیهوده و قاطی شدن با افراد متفرقه نباید افراط کرد.

در دفتر کتاب جمعه یک بار او را «سینیور ف. اومانیته» خطاب کردم. شاید نخستین و آخرین بار بود با او مزاح می‌شد اما همراه سایرین خندید و نشانه‌ای از ناخشنودی بروز نداد، شاید چون مزاحی سخت خواص فهم بود. «برخی چیزنویسان اروپایی و آمریکایی» مورخان مورد علاقه‌اش را که انگلیسی بودند در بر نمی‌گرفت، اما خودش زیاد در سبک‌وحی و روحیه مطایبه رایج در میان اهل قلم آن جزیره شریک نبود.

عنوان فرعی اندیشه‌های میرزا فتحعلی در شناسنامه انگلیسی کتاب عیناً از این قرار است: *a contribution to the history of the iranian liberal ideas* یعنی: کمکی به فهم تاریخ آرای آزاداندیشانه در ایران. آدمیت از این هم که برخی منتقدانش به او عنوان مورخ فکر محور بورژوازی داده بودند ناخشنود نمی‌نمود. در هر حال، نگارنده در عین

اعتقاد به تأثیر مستقیم نیروهای مادی در تحولات تاریخی، میل دارد از خواندن روایات
مطمن آدمیت درباره نقشی که طرز فکر مناسب نخبگان در زمان و مکان مناسب ایفا
می‌کند لذت ببرد. اگر اختیار داشت، با بهبود املا و انشای همان عنوان فرعی، پیشنهاد
می‌کرد برای شادی روح مؤلف خلق‌گریز و ایجاد تمایز با چیزنویسان غیرمتخصص و
تاریخنویسان و عوام‌کالانعام، روی سنگ گورش بنویسند:

Here Rests

Signor F. Humanité

Who Majestically Contributed to the Promotion of Liberal Political Thought
in Persia



یاد آوری و خواهش مجدد

از مشترکین ارجمند سال گذشته بخارا و علاقمندان جدید
خواهشمند است از راه لطف، و به منظور پشتیبانی از مجله‌ای
که به زبان فارسی، فرهنگ و تحقیقات ایران‌شناسی اختصاص
یافته است وجه اشتراک سالانه را قبل از پایان مرداد ماه
پرداخت فرمایند.

مجله از درآمد اشتراک می‌پاید و امیدواریم دوستان به
ماندگاری آن علاقه داشته باشند.